

آنچه در اینجا از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، ترجمه فارسی متن سخنرانی مؤلف است که در آذر ماه ۱۳۸۰ در سمپوزیوم بین‌المللی «سرزمین و سرزمین‌گرایی»، تشکیل شده توسط «ژنوپولیستیک بین‌المللی» در دانشگاه اروپا-فلورانس (ایتالیا) ایراد شده است. نظریات تازه مطرح شده در این اثر پژوهشی بر این استدلال پایه می‌گیرد که شاید نظریات دانشمندان غربی در زمینه پدیدار آمدن اشکال نو مفاهیم حکومت، سرزمین، و مرز در اروپای دوران مدرن (پس از انقلاب صنعتی) درست باشد، ولی این مفاهیم را اروپاییان خلق نکرده‌اند بلکه اشکال اولیه این مفاهیم در ایران باستان پدیدار آمده است و اصلاتی ایرانی دارد.

پیشگفتار برای خوانندگان فارسی‌زبان

پیش از آغاز بحث، باید اشاره کنم که انگیزه‌های جهان‌وطنی کلاسیک در درازای قرن بیستم این گمان را میان برخی از ایرانیان ترویج کرده است که یونانیان باستان ابداع‌کننده «دموکراسی» بوده و ایرانیان باستان جز جنگ‌جویی و ستیزه‌خواهی با دیگران کار دیگری نداشته‌اند. اما بررسی و مطالعه دقیق‌تر و پیشرفته‌تر در مباحث تاریخی ثابت می‌کند که این گمان نادرست است و ایرانیان بی‌تردید در جمع‌ملتهایی قرار داشته‌اند که در راه ایجاد و گسترش اندیشه‌هایی چون دموکراسی و حقوق بشر نقش داشته‌اند.

برخی از پژوهشگران صاحب‌آوازه ایرانی در آثاری که در تاریخ تمدن نوشته‌اند این‌گونه مباحث تحریف شده را، بدون چالش، از نویسندگان ایرانی یا غربی نقل کرده‌اند و در نوشته‌های خود به نقل از آنان، پیدایش و گسترش اندیشه‌های دموکراتیک و حقوق بشر را به همه‌گونه ملت‌ها، از سومر گرفته تا یونان و روم نسبت داده‌اند بی‌آن که حتی نامی از ایران به میان آورند: کشوری که همه پژوهندگان معتبر جهان اتفاق نظر دارند که پدیدآورنده‌اش «کوروش هخامنشی» با صدور فرمان آزادی و برابری اقوام و ملت‌های تابع شاهنشاهی پارس، نخستین گام عملی را در راه شکل دادن به «حقوق بشر» در تاریخ برداشته است. در دوران پیش از

انقلاب اسلامی، به دلیل مخالفت و مبارزه‌ای که گروه‌های سیاسی با نظام حکومتی وقت (نظام شاهنشاهی) داشتند، آن تشکیلات را ادامه نظام حکومتی ایران باستان می‌دانستند و از دیگرگون جلوه دادن تاریخ استقبال می‌کردند تا مگر گامی به زیان نظام حاکم برداشته باشند. ولی حتی از دیدگاه سیاسی، مبارزه با یک نظام حکومتی از راه بی‌اعتبار کردن تاریخ، رفتاری است ناپسندیده که آثار منفی گسترده‌ای بر سلامت فکری جامعه خواهد گذارد. گرچه در هر حال دخالت دادن ملاحظات سیاسی در مطالعات علمی سخت ناپسندیده و حتی خطرناک است قطعاً امروز که از نظام حکومتی پیشین اثری نمانده است و این‌گونه ملاحظات سیاسی مبنایی ندارد، ادامه تحریف حقایق علمی پذیرفتنی نیست. گذشته از این، دو دلیل دیگر وجود دارد که بی‌توجهی یا بی‌اعتنایی برخی از نویسندگان و پژوهندگان از نسل پیشین به نقش ایران در اعتلای دموکراسی و حقوق بشر را سبب شده است. نخست این که این پژوهندگان مانند بسیاری از همگنان خود در دنیای شرق، مرعوب و تسلیم غرب هستند و هر آنچه را گویندگان و نویسندگان غربی گفته و نوشته باشند بی‌چون و چرا می‌پذیرند و حتی برخی از آنان که در غرب تحصیل کرده‌اند به یاد نمی‌آورند که در دانشگاه‌های غرب به دانش‌پژوه آموخته می‌شود که باید در همه چیز از جمله در گفته استاد گوینده این حرف شک کرد و باید از راه تحقیق به یقین رسید. دید انتقادی داشتن نسبت به گفته گویندگان (نه تعمد در رد کردن، خراب کردن و اهانت ورزیدن) شرطی اصلی از شروط تحقیق است. اما متأسفانه گاه دیده می‌شود نویسنده‌ای، بدون ارائه هیچ دلیل و مدرکی، در تأیید کار نویسنده دیگری که بدون چالش از کار نویسندگان غربی اقتباس کرده است مدعی می‌شود که اگر چه نویسندگان و صاحب‌نظرانی که نوشته‌هاشان در تدوین اثر شخص مورد نظر مینا قرار گرفته است غربی بوده‌اند و هستند اما «هیچ یک تعصب غربی ندارند». چنین فردی باید همانند نگارنده سی سال در محیط علمی غرب زندگی کند تا در باید که «تعصب غربی بودن» در میان دانشگاهیان غربی چه دامنه گسترده‌ای دارد و تکرار بدون چالش گفته‌ها و نوشته‌های آنان، به‌ویژه

متشکل از حکومت‌های ملی داشته است. آثاری در دست است گویای این که تمدن‌های کهن با مفهوم «حکومت» در ارتباط یا مفاهیم «سرزمین» و «مرز» آشنایی داشته‌اند. دیوار چین، دیوار هادرین (Hadrian) در بریتانیای امپراتوری روم، و سد سکندر در شمال خاوری ایران^۲ شاید در حقیقت بخشی از منطقه گسترده‌تر برخوردار (سرحد) در دیای کهن به حساب می‌آمده‌اند (تیلور ۱۹۸۹). با این حال، این واقعیت غیر قابل انکار است که حتی در آن مقام، این دیوارها نماینده مفهوم خطی در فضا بوده‌اند که برای جدا کردن مفهوم «ما» از «آنها» ترسیم شده بوده‌اند و این همان حقیقتی است که اصل زیربنایی مفهوم مرز را شکل می‌دهد. آثار باستانی روشن می‌کنند که این اصل زیربنایی در رابطه با مفاهیم «حکومت»، «سرزمین»، و «مرز» در متون ایران باستان وجود داشته است. همچنین، این احتمال می‌رود که این مفاهیم باستانی ایرانی بر تمدن روم باستان نیز اثر گذاشته باشند. آمیخته‌ای از تمدن یونانی-رومی و تمدن ایرانی بر شکل‌گیری آنچه که از دید فرهنگی امروز «باختر» شناخته می‌شود اثر بخشی فراوانی داشته است. با توجه به گستره اثر گذاری متقابل میان تمدن یونانی-رومی و تمدن ایرانی، تردید اندکی در گفته ژان گاتمن در نامه‌اش به این مؤلف (۱۹۸۷) باقی می‌ماند که ایران (باستان) به بخش «باختر» جهان بشری تعلق داشته است. تأیید این نظر در متون تاریخی این گونه آمده است که به هنگام فتح ایران، اسکندر کبیر مقدونی در تخت جمشید ادعا کرد که جانشین برحق کوروش بزرگ است. فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) شاعر حماسه‌سرای مشهور از این رویداد در شاهنامه خود چنین یاد می‌کند: پس از گشایش ایران، اسکندر نامه‌ای به نخبگان و برجستگان جامعه نوشت و از این که دارا (داریوش سوم)، پادشاه آنان را نابود کرده بود از آنان بوزش خواست و ادعا نمود: اگر دارا نیست من اینجا هستم و ایران همانی است که از آغاز بوده است.^۳ قرن‌ها بعد، در دوران ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) مفاهیم به هم پیوسته حکومت، سرزمین، و مرز آن اندازه پرورده شد که با اشکال ملرن این مفاهیم در چارچوب نظام جهانی حکومت‌های ملی، همگنی فراوانی پیدا کرد. به هر حال برای بررسی این مفاهیم باستانی

در مسائل سیاسی و تمدنی مربوط به روابط «شرق و غرب» تا چه اندازه احتیاط می‌خواهد و در این باره چه فراوانی می‌توان شاهد مثال آورد. دوم این که در شرایط عادی باید این اصل را پذیرفت که مطالعه و تحقیق هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود و کشف حقایق هیچ‌گاه پایان نمی‌گیرد. هر چه موثقیو، برای مثال، از تمدن بشر در قرون گذشته گفته باشد، محدود به اطلاعات و آگاهی‌های شناخته شده آن دوران است و امروز پس کهنه و نارسا، بی‌گیری پژوهش‌ها حقایق تازه‌تری را آشکار می‌کند و کشف شده‌های تازه، دیدگاه‌های تازه‌ای را شکل می‌دهد که غفلت از آن دور ماندن از تازه‌های دانش و تحقیق است.

به هر حال، بحثی که در این نوشتار تقدیم می‌شود بحثی است تازه که بر دیدگاه‌هایی تازه تکیه دارد و مستند به مدارک و شواهدی است هم کهنه و هم نو. این بحث در سمینار بین‌المللی «سرزمین و سرزمین‌گرایی»، تشکیل شده توسط «ژئوپولیتیک بین‌المللی» در دانشگاه اروپا-فلورانس (ایتالیا) در آذرماه ۱۳۸۰ مطرح شد و مورد استقبالی دانشمندان شرکت‌کننده از کشورهای گوناگون قرار گرفت.

آغاز سخن

در حالی که مفهوم «سرحد» به عنوان نوار پهنای میان دو حکومت^۱ در قرون پیش از دوران ملرن وجود داشت، جغرافیای سیاسی ملرن پیگیر این بحث است که «مرز» مفهومی است نو که در اروپای پس از انقلاب صنعتی به وجود آمده است. به هر حال این مسأله مورد پذیرش همگان است که نیاز به تعیین خطوط مشخص جداکننده دو کشور و نقاط تماس میان آنها حاصل پیدایش حکومت ملی در اقتصاد جهانی قرن نوزدهم است. این پدیده نو، آن گونه که پیتر تیلور (۱۹۸۹) و دیگران می‌گویند، دست‌آورد غیر قابل اجتناب گسترش امپریالیسم جهانگرد در دوران‌های جلوتر و نظام اقتصادی جهانی و سیستم ارتباطی نهفته در آن بوده است.^۴ بی‌تردید مفهوم نو حکومت و سرزمین در اروپای دوران ملرن گسترش یافت، ولی نادیده انگاشتن این حقیقت نیز دشوار است که این مفاهیم ریشه در دوران‌های پیش از پدیدار آمدن اروپای

○ ایران کشوری است که همه پژوهندگان معتبر جهان اتفاق نظر دارند که پدیدآورنده‌اش «کوروش هخامنشی» با صدور فرمان آزادی و برابری اقوام و ملت‌های تابع پادشاهی پارس، نخستین گام عملی را در راه شکل دادن به «حقوق بشر» در تاریخ برداشته است.

ایرانی، بررسی تاریخی روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی ایران ضرورت دارد.

حکومت، سرزمین، و مرز در ایران باستان

اگر چه هخامنشیان جنگ آفریدند و سرزمین‌ها را گشودند ولی در برخورد عمومی با مفهوم حکومت و سرزمین و در سازمان دادن فضای جغرافیایی، بیشتر به عوامل فرهنگی گرایش داشتند تا به مفهوم خشک سرزمین فیزیکی. واقعیت سیاسی بخشیدن به ساتراپی‌های گوناگون در راستای خطوط جداکننده فرهنگ‌ها و اقوام شکل می‌گرفت. دانشمندان برجسته، به درستی پدیده یا مفهوم «حکومت» را یک اختراع ایرانی می‌دانند. برای نمونه، پیوفیلیپانی-رنکنی (۱۹۷۸) گوید: میراثی که از پارس به باخترزمین رسیده است و هنوز در مفاهیم ایدئولوژیک و ساختارهای فرهنگی حضور دارد میراث سرشاری است. اگر پی گیری اشکال اصلی این میراث گاه دشوار می‌نماید، دلیلش این است که میراث یاد شده از راه فرهنگ‌های واسطه فرا آمده و گونه‌ای غربی پیدا کرده است. . . . عناصر مهم شکل‌دهنده آنچه را ساختار عمودی حکومت می‌نامیم، بخشی از این میراث کهن است. این میراث از راه ساختار امپراتوری واپسین روم و بازپیدایی قرون وسطایی آن به جهان مدرن رسیده است.^۵

تاریخ و جغرافیای نويسان يونان باستان همچون هرودت (۴۸۴؟ تا ۴۲۵ پیش از میلاد) و گزنفون (۴۳۰؟ تا ۳۵۵؟ پیش از میلاد) تأیید می‌کنند که هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) حکومتی فدرال مانند، یا مشترک‌المنافع پهناوری از ملت‌های خودمختار پدیدار آوردند. مؤسس این ساختار، کوروش بزرگ (۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد) بود و جانشینانش این مشترک‌المنافع را گسترش بسیار دادند و آن را به چهل ساتراپی تقسیم کردند که هر یک از سوی پادشاهی محلی اداره می‌شد. این مشترک‌المنافع جهان‌گرا دربرگیرنده همه سرزمین‌هایی بود که میان ماورای جیحون و سند تا ماورای قفقاز و جایی که امروز ملداوی خوانده می‌شود واقع شده بودند: ماورای اردن و سوریه، و از مقونیه و قبرس تا مصر و لیبی. این سازمانی

سیاسی بود در ابعاد جهانی به پادشاهی یک شاهنشاه (شاه شاهان) و به همین روی می‌توان آن را نظام «شاهنشاهی» خواند. شاه شاهان در آن نظام حکومتی نه قانون‌ساز بلکه مدافع دین‌ها و قانون‌های همگان در آن فدراسیون بود.^۶ برای احترام به استقلال سیاسی و فرهنگی مردمان گوناگون فدراسیون بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای نمی‌خواند. به هنگام گشودن سرزمین‌های نو، مردمان آن آزاد بودند که دین‌ها، قوانین و سنت‌های خود را حفظ کنند. برای نمونه، به هنگام ورود به بابل، کوروش بزرگ هزاران یهودی را در آنجا به حال اسارت یافت. واکنش او این بود که آنان را آزاد کرد و به سرزمین خودشان بازگرداند. وی همسراه یهودیان نرفت کسه اورشلیم (بیت‌المقدس=قدس) را فتح کند ولی احترام او به آزادی دینی آنان و فداکاری یهودیان نسبت به ایرانیان را تضمین کرد. وی پیامبر یهودیان شد و آنان داوطلبانه عضویت فدراسیون ایرانی را پذیرا شدند. وی ساختن معبد یهودیان را در اورشلیم فرمان داد و آنان این کار او را واقعیت یافتن پیش‌بینی اشعیا نبی خواندند، آنجا که می‌گوید:^۷

من پروردگار شما هستم. . . . که از کوروش می‌گویم، او شبان من است، و خواسته‌مرا در زمین جای خواهد آورد؛ حتی به اورشلیم گوید که تو ساخته خواهی شد و به معبد، که سنگ‌زیربنای تو گذارده خواهد شد.

این سیاست روشن‌اندیشانه، و فداکاری مردمان زیادی مانند مردمان یونانی شهرهای ایونی (تمپلتن، ۱۹۷۹) و قبرس را به ارمغان آورد. این گونه سازماندهی فضا در ایران باستان می‌باید بر پرورش اندیشه دموکراسی در باختر زمین اثر گذارده باشد. داریوش بزرگ (۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد) تنها از دادگری سخن نگفت، بلکه بیست ساتراپی به وجود آورد هر یک به حکمرانی یک پادشاه خودمختار که از ریزنی یک ساتراپ برخوردار بود و این فرد دوم نماینده حکومت مرکزی شاه شاهان در آن ساتراپی شمرده می‌شد. وی مالیات هر یک از ساتراپی‌ها را مشخص و کسانی را برای جمع‌آوری مالیات مأمور کرد و بازرسانی همیشه در سفر برگزید که چشم و گوش پادشاه بزرگ خوانده می‌شدند و بر کردار ساتراپ‌ها و فرماندهان نظامی نظارت داشتند. او

○ پیوفیلیپانی-رنکنی: میسرانی که از پارس به باخترزمین رسیده است و هنوز در مفاهیم ایدئولوژیک و ساختارهای فرهنگی حضور دارد میراث سرشاری است. عناصر مهم شکل‌دهنده آنچه را ساختار عمودی «حکومت» می‌نامیم بخشی از این میراث کهن است که از راه ساختار امپراتوری واپسین روم و بازپیدایی قرون وسطایی آن به جهان مدرن رسیده است.

در ادبیات باستانی حتی سخن از مرزهای رودخانه‌ای میان ایران و توران در آسیای مرکزی به‌میان آمده است.^{۱۱}

نگاهی به ادبیات فارسی مربوط به جغرافیای تاریخی ایران آشکار می‌سازد که ساسانیان مفهوم مرز سرزمین را بیروزمندان در چارچوب مفهوم مرز گسترش داده‌اند. آنان سیستم پیشرفته‌ای از سازماندهی فضا پدید آوردند. سردودمان ساسانی در آغاز، شیوه سازماندهی اداری سرزمین در عصر هخامنشی را تجدید کرد ولی قلمرو خود را به بیست کشور خودمختار تقسیم نمود. وی با استخدام وزیرانی چون بزرگمهر، کابینه دولتی را بی‌ریخت و آنگاه با ایجاد چهار ارتش مستقل در چهار گوشه فدراسیون، مفهوم باستانی «چهار گوشه گیتی» را تجدید کرد. وی ساختار سیاسی کشور را با هفت طبقه وزیران، روحانیان، قاضیان (داوران) عالی‌رتبه، و فرماندهان چهار ارتش شکل داد و شورایی مشورتی از برجستگان به‌وجود آورد.^{۱۲} با قرار دادن بیست کشور فدراسیون ایران در چهار «کوست»، خسرو انوشیروان دادگر (۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) معنی عملی تری به مفهوم هخامنشی چهار گوشه گیتی داد. فردوسی در شاهنامه این چهار کوست را چنین شرح می‌دهد: ۱- کوست خراسان به اضافه قم و اصفهان؛ ۲- کوست آذربادگان (آذربایجان) به اضافه ارمنستان و اردبیل؛ ۳- کوست پارس (جنوب ایران) به اضافه اهواز و سرزمین خزر (به احتمال قوی خوزستان)؛ ۴- کوست عراق به اضافه سرزمین‌های رومی (سوریه و آناطولی).^{۱۳}

مفهوم سرزمین، به دلیل گسترش مفهوم مرز در دوران ساسانی، پیشرفت فراوانی کرد. توجه به این حقیقت شایسته است که واژه «مرز» در فارسی میانه وجود داشته است. اصطلاح «مرز و بوم» برابر دو مفهوم «مرز» و «سرزمین» در فارسی میانه‌ای است که فردوسی به دوران ساسانی نسبت می‌دهد. این اصطلاح در شکل ساسانی خود به معنی «سرزمین سیاسی» یا «میهن» گرفته می‌شود. به هر حال، اصطلاح مرز به معنی خط پیرامونی سرزمین، به گونه جداگانه نیز در آن دوران وجود داشت حال آنکه واژه فارسی میانه دیگری چون «سامان» نیز در همین رابطه وجود داشت که در

سگه‌های زرین «دریک» و سیمین «زیگلوس» ضرب نمود تا مبادلات بازرگانی در فدراسیون را آسان سازد: جاده شاهنشاهی را از شوش در شمال باختری خلیج فارس تا سارد در کرانه‌های دریای اژه ساخت با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز سیاسی و بازرگانی. او فرمان داد تا نقشه این جاده و همه مراکز تمدنی اطراف آن بر صفحه‌ای برنزی نقش یابد^{۱۴} که شاید نخستین نقشه با جزئیات در تاریخ بشر به‌شمار آید. وی یک شبکه پستی آفرید با مردان و اسبان تازه نفس در منزلگاه‌های واقع شده در مسافت‌های کوتاه، و نیز کندن کانالی را از دریای سرخ به رود نیل فرمان داد.^{۱۵}

در سیاست‌های کشورداری، در حالی که آنتیان سرگرم بینش ویژه خود از دموکراسی بر اساس شهروندی فرد بودند، هخامنشیان نوعی نظام حکومتی را شکل دادند همگون سیستم فدرالیت در دنیای مدرن که بر اساس آزادی گروهی اقوام یا ملت‌ها استوار بود. یعنی، در حالی که آتن کهن سرگرم بحث در اطراف «حق فرد در جامعه» بود، ایران کهن سرگرم بحث پیرامون «حق گروه‌های دینی و فرهنگی مردمان» در میان گروه‌ها بود. مردمان از فرهنگ‌ها و دین‌های گوناگون حق حاکمیت خودمختار بر امور خود را داشتند در حالی که هویت فرهنگی و دینی آنان مورد احترام بود. برابری و دادگری عصاره حکومت کردن شمرده می‌شد. مفهوم دادگری گسترش فراوانی پیدا کرد و اجرای دادگری در عصر ساسانی، در وجود خسرو انوشیروان به اوج خود رسید. برخی عقیده دارند (توکلی ۱۹۹۸) که شاید مفهوم امپراتوری اقتباسی رومی است از نظام شاهنشاهی ایرانی یا به‌عکس.^{۱۶} بر همین اساس، شاید این گفته چندان گزاف نباشد که سنای روم اقتباسی از مهستان (انجمن مهتران) ایرانی بوده است، یا به‌عکس.

تقریباً هم‌زمان با آغاز تاریخ مسیحی بود که مفهوم سرزمین در ایران، با پیشرفت در مفهوم سرحد و مرز، پیشرفت زیادی حاصل کرد. سازماندهی فضا در فدراسیون ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) شاهد پیشرفت‌هایی در مفاهیمی چون حکومت‌های مرزداری درونی و بیرونی، حکومت‌های حایل، ستون‌های مرزی و غیره بود.

○ هخامنشیان

حکومتی فدرال مانند یا مشترک‌المنافع پهناوری از ملت‌های خودمختار پدید آوردند. این مشترک‌المنافع جهان‌گرا دربرگیرنده همه سرزمین‌هایی بود که میان ماورای جیحون و سند تا ماورای قفقاز و جایی که امروز ملداوی خوانده می‌شود واقع شده بودند.

○ در سیاستهای
کشورداری، در حالی که
آنتیان سرگرم بینش ویژه
خود از دموکراسی بر اساس
شهروندی فرد بودند،
هخامنشیان نوعی نظام
حکومستی پدید آوردند
نزدیک به نظام فدرال در
دنیای مدرن که بر اساس
آزادی گروهی اقوام یا ملتها
استوار بود.

فارسی کنونی به معنی مرز جداکننده خانه‌ها و زمین‌های کشاورزی از یکدیگر است. هر دو مفهوم مرز و سرحد در دوران ساسانی مورد استفاده عملی بود. آنان در باختر فدراسیون ایرانی منطقه‌های حایلی به‌وجود آوردند و در خاور آن خطوط مرزی ترسیم کردند. در باختر، ساسانیان مفهوم «منطقه سرحدی» را سیمایی کاملاً روشن بخشیدند. آنان دو گونه حکومت مرزداری به‌وجود آوردند: حکومت‌های مرزداری درونی در درون چهار کوست، و حکومت‌های مرزداری بیرونی که مشهورترین آن حکومت حیره یا مناخره در بین‌النهرین بود.

در شمال باختری خلیج فارس، آنجا که سرحدات دو امپراتوری رومی و ایرانی در قرن ششم میلادی به هم نزدیکی می‌یافت، پادشاهی حیره از سوی ساسانیان بر کرانه‌های دجله، نه‌چندان دور از پایتخت ساسانی در تیسفون، به‌وجود آمد. این حکومت مرزداری که از سوی ایرانیان مورد پشتیبانی مالی و سیاسی بود نقش سیری را برای ایران بازی می‌کرد که فشارهای روم را خنثی می‌نمود.^{۱۴} در حرکتی مشابه، رومیان پادشاهی دست‌نشانده غسان را در منطقه‌ای که اکنون سوریه خوانده می‌شود به‌وجود آوردند تا همان نقش را برای روم در برابر ایران داشته باشد.^{۱۵} فراتر از این، شاپان توجه است که در جریان مبارزات روم بر ضد حکومت عربان، ایران نقش یک مانع فرهنگی را در جهان اسلام بازی کرد که بر جای ماندنش را در دوران اسلامی تضمین نمود. جای دقیق این مانع فرهنگی را می‌توان در پیرامون‌های باختری فلات ایران، در بین‌النهرین، در نظر گرفت: نواری پیرامونی که همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان امپراتوری‌های ایران و روم داشت. در اینجا نظریه «سرزمین میانی» (Middle Zone) که دیوید میتزانی آن را در جایی در اروپای مرکزی و اطراف دانوب مشخص ساخت با موقعیت جغرافیایی یادشده ایران در منطقه قابل تطبیق است.^{۱۶} این جغرافیا چیرگی کامل فرهنگ‌های دیگر بر فلات ایران را در درازای تاریخ مانع گردید.

ساسانیان در جناح خاوری خود با تورانیان رودرو بودند. همانند رومیان، تورانیان نیز وارد

جنگ‌هایی چند با ایرانیان شدند. ولی برخلاف تریببات سرحدی «سرزمین سیری» که ایرانیان در برخورد با رومیان در باختر سازمان دادند، دستکم در یک مورد آنان خطوط مرزی مشخصی میان خود با تورانیان در خاور ترسیم کردند که پس‌آنگاه پیشرفت بیشتری حاصل کرد. ساسانیان نه تنها سازمان سرزمینی و مرزی هخامنشیان را تجدید کردند، بلکه نام ایرانشهر (کشور ایران) را ابداع نمودند و این شاید نخستین بار در تاریخ باشد که به‌جای نسبت دادن یک ملت یا کشور به نام خانواده حاکم، نام ویژه‌ای برای کشور تعیین می‌شود.^{۱۷} وهرام چهارم یا بهرام گور (پادشاهی از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) با کسب پیروزی در پایان نبردهایش با تورانیان، دستور داد ستون‌هایی مرزی میان ایران و توران ساخته شود. وی تصمیم گرفت رود جیحون (آمودریا) رود مرزی دو کشور باشد. فردوسی در شرح این رویدادها در شاهنامه خود گوید:

بر آورد میلی ز سنگ و ز گنج

که کس را ز ایران و ترک و خلیج

نبودی گذر جز به فرمان شاه

همان نیز جیحون میانجی به راه

در متن اصلی به جای گنج «گنج» آمده است که به گمان نادرست باشد. منظور از خلیج در اینجا «مردمان دیگر» است.^{۱۸} یعنی، فرمان داد ستون‌هایی از سنگ و گنج بنا شود تا کسی از ایرانیان و ترکان و دیگران نتوانند از آن بگذرند جز با اجازه شاه و هم‌اورد جیحون را واسطه (سرحد = مرز) میان ایران و توران قرار داد. این مورد را نمی‌توان به بحث در اطراف مفهوم سرحد محدود کرد. این مورد بی‌تردید تعیین مرز است به مفهوم مدرن و از آنجا که ششصد سال پیش از او ستون‌هایی مرزی پدیدار آمد که ایرانیان و ترکان و دیگر مردمان اجازه نداشتند از آن بگذرند مگر با نشان دادن اجازه‌نامه‌ای از شاه. جالب‌تر از آن این که اجازه‌نامه از شاه برای گذشتن از مرز باید در حکم گذرنامه‌ای از حکومت ساسانی بوده باشد همانند پاسپورت در مفاهیم مدرن.

در جنوب، فدراسیون هخامنشی شامل آوال می‌شد که امروز دربرگیرنده کشورهای بحرین،

○ تقریباً همزمان با آغاز

تاریخ مسیحی، سازماندهی فضا در فدراسیون ساسانی شاهد پیشرفت‌هایی در مفاهیمی چون حکومت مرزداري، درونی و بی‌سرونی، حکومت‌های حایل، ستونهای مرزی و... بود. حتی در ادبیات باستانی سخن از مرزهای رودخانه‌ای میان ایران و توران در آسیای مرکزی رفته است.

اسلام، در خلافت عربی که هیچ موجودیت ملی در محدوده‌های سرزمینی و مرزی را باور نداشت، دلیل اصلی این موجودیت خارج از بدن ایران بود. به عنوان يك واحد سیاسی، ایران در درون خلافت اسلامی حل شد، ولی به عنوان يك ملت و يك هویت ملی، ایران همچنان زنده ماند. شیوه ساسانی سرپرستی دانش و هنر و ادبیات که از سوی حکومت‌های پس از اسلام پی‌گیری شد، مهمترین عاملی بود که مفهوم حکومت کردن ایرانی را در خلافت شرقی گسترش داد. پدیده پایدار حاصل این وضع، تجدید حیات زبان فارسی در فلات ایران و ایرانی کردن کامل بخش عمده‌ای از آسیای مرکزی بود. فیلیپینی -رنکنی (۱۹۷۸) به نقل از ابن بی‌بی، نمونه‌ای از تأثیر فرهنگ ایرانی در آن سرزمین‌ها را این گونه بیان می‌کند:

... دسترسی حکمرانان سلجوقی به حکومت نمایاننده شماری از سنت‌های ایرانی یا حتی هندو ایرانی است که در پی استقرار آنان در حکومت به نمایش درآمد، همانند آزاد کردن زندانیان. این برخورد نماینده چیرگی کامل اشکال ایرانی است که سبب دوام خمیرمایه اولیه فلسفه زندگی و سنت‌های هندو اروپایی است.^{۲۱}

در اوج مبارزه ایران برای دوام زندگی در برابر عربی کردن سرزمین‌های خلافت شرقی در قرن دوازدهم بود که موج تازه‌ای از هویت خواهی ایرانی در سیمای سلسله‌های حکومتی شیعی و ایرانی تبار با برخی گرایش‌های اسماعیلی خودنمایی کرد. اما این موج به زودی گرفتار توفان سیاسی تازه‌ای گردید که از بخش‌های خاوری فلات ایران برپا شد. شماری از سلسله‌های نو سنتی مذهب و ترک تبار به گسترش اقتدار خود بر خراسان بزرگ پرداختند که غزنویان نخستین آنان بودند. اگر چه غزنویان همانند جانشینان سلجوقی خود از دید تباری و فرهنگی با ایران متفاوت، و از دید ویژه‌ای حتی با تمدن ایرانی بیگانه بودند، امپراتوری خود را در فلات ایران تقریباً به گونه‌ای انحصاری بر اساس فرهنگ و تمدن ایرانی پی‌ریزی کردند. پیروزی آنان در این رابطه تا آن اندازه بزرگ بود که ایران، بی‌آن که از دید جغرافیایی و سیاسی تجدید حیات کرده باشد، به

قطر، و استان‌های حسا و قطیف در عربستان کنونی است، به اضافه سرزمین‌هایی که امروز دربرگیرنده امارات متحده عربی و شمال عمان است. نظام کسانال‌های آبی زیرزمینی «قنات» که در دوران هخامنشی اختراع شد، در دوران داریوش اول به پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس معرفی گردید. شواهدی در دست است که پارسیان (۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) پیشرفت‌های زیادی در کار دریاوردی داشته‌اند، ولی آثاری در دست نیست که نشان دهنده چگونگی برخورد هخامنشیان یا پارسیان با مسئله سرزمین و مرز در آن بخش باشد. برخلاف این ابهام کهن، ساسانیان سرزمین‌های واقع در جنوب خلیج فارس را در دو حکومت یا دو استان سازمان دادند. در نیمه باختری، آنان پادشاهی هگرا را آفریدند که دربرگیرنده آوال باستانی بود، حال آن که در نیمه خاوری پادشاهی مازون یا ماسون را آفریدند که کشورهای کنونی عمان و امارات متحده عربی را در بر می‌گرفت.^{۲۱} پیش از آن که عربان در این سرزمین‌ها سکونت گزینند، ایرانیان باستان ساکنان بومی این سرزمین‌ها بودند. مهاجرت عربان به این سرزمین‌ها از قرن دوم میلادی آغاز گردید. هنگامی که قواذ (قبادیان) در قرن ششم بر ماسون حکمرانی داشتند، عربان مهاجر توانستند اتحادیه بزرگی بوجود آورند. در رویارویی با این اتحادیه بزرگ اپلی از عربان مهاجر، حاکمان ایرانی مهاجران را به نام «اهل البلاد» پذیرا شدند که در عمل به معنی پذیرفتن آنان در مجموعه «شهر وندان» ایرانی بود. ساسانیان میزانی از خودمختاری نیز در درون ساختار اپلی یاد شده بدانان ارزانی کردند.^{۲۰} در اینجا یک بار دیگر شاهدیم که نظام حکومتی فدراتیو ایرانی حتی در ساختار درونی یک ساتراپی واقعیت پیدا می‌کند.^{۲۱}

ایران بی سرزمین و مرز

زندگی می‌کند

جنبه بسیار جالبی از مسئله سرزمین و مرز در تاریخ ایران که چندان بر رسیده نشده است این حقیقت است که در پی حمله عرب (قرن هفتم)، ایران به عنوان يك موجودیت فرهنگی و تمدنی حدود نه قرن زندگی کرد بی آن که از دید سرزمینی (کشور) وجود داشته باشد. پی‌گیری «جهانی بودن

قلب دنیای اسلام تبدیل شد. جنبه شایان توجه تر در این برخورد این حقیقت است که ایرانیان برخلاف حکمرانان غزنوی خود، به گونه‌ای گسترنده به شاخه تشیع از اسلام روی آوردند که خود به مبارزه آنان برای تجدید حیات هویت غیر عربی در قلب دنیای اسلام یاری می‌داد. هنگامی که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۳۰ میلادی در گذشت، قلمرو او از سمرقند در آسیای مرکزی تا گوجرات در هند، و از کشمیر تا بین‌النهرین گسترش یافته بود. دانشمندان تأیید می‌کنند که اگر چه سلطان محمود کوه‌بین، ضد شیعه و سنی متحجری بود، برنامه‌های او شامل بنا گذاردن تمدنی نبود که ایرانی و اسلامی نباشد^{۲۳} یعنی او تمدنی را در فلات ایران بنا گذارد که هم ایرانی و هم اسلامی بود.

هر اندازه هم که غزنویان و سلجوقیان در تستن تعصب داشتند و با ایران شیعی نامهربان بودند حکومت آنان در عمل روح ایرانی بودن را به پرواز در آورد. همین اثر گذاری‌ها به نوبه خود همه تلاش‌ها برای چیره ساختن هویت ترکی یا عربی بر ایران را خنثی کرد. سرپرستی پادشاه آنان نسبت به علوم، هنرها و ادبیات ایرانی دانه تجدید حیات ایران به‌عنوان یک حکومت سرزمینی را برای دوران‌های بعد کاشت. زبان فارسی، هنرها، علوم و تکنولوژی، فلسفه و عرفان ایرانی همه در این دوران تجدید حیات یافتند. در دوران حکمرانی این سلسله‌ها بود که زبان فارسی به زبان دوم در دنیای اسلام تبدیل شد، آن هم به این دلیل که قرآن کریم به عربی بود و به این دلیل فارسی نمی‌توانست به زبان اول اسلام تبدیل شود. گویی ایرانی کردن فلات ایران از سوی سلسله‌های ترک‌تبار، سنتی بوده است که می‌بایستی برای قرن‌ها دوام یابد. حتی در قرن شانزدهم، صفویان ترک زبان ولی آذری و ایرانی تبار رسالت خود را تجدید حیات سرزمینی ایران دانستند.

سلسله‌های محلی چون ایلک خان و غزنووند تورانی کردن جناح شمالی خاوری فلات ایران را آغاز کردند که بعدها با حمله مغول در سال ۱۲۱۷ میلادی و خانه کردن قبایل ترکی که از خاور توران باستان آمده بودند تقویت گردید. ۲۴ با این حال، باید دانست که حتی حاکمان این سلسله‌ها، چه مغولی و

چه تیموری، وابستگی روحانی به تمدن ایرانی را ادامه دادند. به این ترتیب «ایرانی بودن» و «ترک بودن» در تاریخ با هم ضدیت نداشت، بلکه با هم دوست و مکمل هم بود. تا آنجا که به جنبه‌های زندگی سیاسی مربوط می‌شود، تردیدی نیست که امپراتوری سلجوقی نماینده اوج نفوذ فرهنگ و تمدن ایران در سرزمین‌های تورانی بود. در این برخورد کافی است که دو نام از آن دوران به یاد آورده شود: نخست نظام‌الملک وزیر بزرگ ملک شاه (در گذشت به سال ۱۰۹۲ میلادی) که از برجسته‌ترین سیاستمداران تاریخ جهان اسلام شمرده می‌شود؛ دوم امام محمد غزالی (در گذشت به سال ۱۱۱۱ میلادی) که معادله مناسبات میان ایمان، عرفان، و فلسفه را برای همیشه حل کرد.^{۲۵} حرکت ایران به سوی اسلام شیعی در این دوران به چند دلیل ادامه پیدا کرد که به مسأله تجدید حیات هویت ملی و فسر فرهنگی ایرانی مربوط می‌شود. اندیشه «دادگری» در ایران باستان، در مقام یک اصل از اصول پنجگانه اسلام شیعی قرار گرفت و زمینه‌هایی تازه برای گسترش یافت. جالب تر این که تشیع با شکل اسلامی دادن به اعتراض نسبت به خلافت عربی، با دیگر انگیزه‌های هویت ایرانی در آمیخت و زمینه را برای تجدید حیات حکومت سرزمینی در ایران هموار ساخت.

حمله مغول و بی‌آمد فاجعه‌انگیزش در سال ۱۲۵۷ میلادی به سرنگون شدن خلافت عباسی در ایران انجامید. حکومت یافتن امیر تیمور گورکانی و امپراتوری پهناروش در فلات ایران به تجدید حیات ایران سرزمینی یاری نداد. با این حال، برخی از جانشینان وی در گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در آسیای مرکزی و هندوستان تلاش کردند. نواده امیر تیمور، بابر (۱۴۸۳ تا ۱۵۳۰) بنیانگذار امپراتوری مغولی هندوستان، تمدن ایرانی را در شبه قاره هند رواج داد و زبان فارسی را زبان رسمی هندوستان ساخت.

تجدید حیات ایران و سازمان

سرزمینی ایرانی

پس از دویزه‌سازی ایران سیاسی - سرزمینی در سر آغاز قرن شانزدهم، صفویان (۱۵۰۱-۱۷۲۲) سازمان حکومتی فدراتیو باستانی ایران را تجدید

○ واژه «مرز» در فارسی میانه وجود داشته است. اصطلاح «مرز و بوم» برابر دو مفهوم «مرز» و «سرزمین» در فارسی میانه‌ای است که فردوسی به دوران ساسانی نسبت می‌دهد. این اصطلاح در شکل ساسانی خود به معنی «سرزمین سیاسی» یا «میهن» گرفته می‌شد.

کردند ولی نتوانستند با نوسازی مورد نیاز، روابط سیاسی میان مرکز و پیرامون را در آن نظام تقویت کنند. وابستگی خودمختارهای پیرامونی به مرکز سیاسی سازمان حکومتی صفوی به خواندن خطبه به نام شاه شاهان، ضرب سکه به نام او، دادن مالیات سالانه، و شرکت در امور جنگی و دفاعی خلاصه می‌شد. آنان با تعیین ۲۹ ایالت یا وابستگی خودمختار و بیگلربیگی یا استان‌های نیمه خودمختار (فرمانداری کل) در کشور، شیوه باستانی سازمان‌دهی سیاسی فضا را تجدید کردند. ولی، برخلاف دوران باستان، نتوانستند گونه‌ای از سازمان اداری و بازرگانی به وجود آورند که بتواند روابط مرکز و پیرامون را در آن نظام فدراتیو استحکام بخشد. یکی از دلایل این وضع شاید تأثیر حدود نه قرن اندیشه جهان‌شمول بودن اسلام (universality of Islam) باشد که محدوده‌های سرزمینی و مرزی در آن مفهومی ندارد. در حالی که اندیشه سرزمین و مرز در چارچوب «امت» مفهوم پیدا می‌کند، اسلام به «امت» یا پیروان دین، به جای امت معتقد است، اگر چه این دو در تضاد نیستند. امت شامل مؤمنان از هر قوم و تباری است و مفهومی دیالکتیک به اندیشه جهان‌شمول بودن اسلام می‌دهد. تحت تأثیر این مفهوم روابط نامطمئن مرکز و پیرامون در نظام سرزمینی تجدید حیات یافته صفوی دچار سستی شدیدی بود که آثار خود را بعدها نشان داد. در قرن نوزدهم بود که این سستی‌ها در برخورد با معرفی مفاهیم غربی حکومت، سرزمین، و مرز در چارچوب نظام جهانی حکومت‌های ملی خودنمایی کرد. هنگامی که بریتانیا در قرن نوزدهم تبدیل قبیایل وابسته به ایران در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس به امارات تحت‌الحمایه خود را آغاز کرد، ایران دچار شگفتی شد و استدلالی برای جلوگیری از این استراتژی نیافت. هنگامی که بریتانیا از ۱۸۲۰ براساس این استدلال که حاکمیتی قابل تشخیص و نشانه‌گذاری شده توسط علامت آشکار در آن دیار وجود نداشته است با این قبیایل قراردادهایی امضا می‌کرد، دولت تهران اقدام خود را محدود به صدور اطلاعیه‌هایی می‌کرد حاکی از این که قراردادهای یاد شده را به رسمیت نخواهد شناخت. ولی در دهه ۱۸۴۰ که بریتانیا ادعاهایی در مورد چند جزیره ایرانی در

خلیج فارس به این دلیل که پرچم مشخص کننده حاکمیت ویژه‌ای در آن جزایر در اهتزاز بوده است مطرح کرد حاج میرزا آقاسی صدراعظم مقاومت ورزید و با صدور اعلامیه‌ای رسمی همه جزایر خلیج فارس را به دلایل تاریخی از آن ایران دانست. این رویداد نشان از آن دارد که گویی ایرانیان تا آن تاریخ با اثربخشی اندیشه اروپایی «سرزمین» در خاور گیتی آشنا شده بوده‌اند. اندکی پس از آن، صدراعظم نوری سرزمین‌های ایرانی جنوب کشور در بندرعباس و مکران را از اجاره داران سرکش عمانی پس گرفت و به هرات حمله برد تا جنبش‌های جدایی خواهی در آن سرزمین وابسته را بخواهاند.^{۲۶}

به هنگام تجدید حیات مفهوم ایرانی سرزمین، صفویان نتوانستند گستره سرزمینی ایران پیش از اسلام را تجدید نمایند. شاه عباس بزرگ پرتگالیان را از خلیج فارس بیرون کرد و روابط سرزمینی سنتی ایران را با قبیایل آن دیار برقرار نمود. نه تنها نادرشاه این سیاست را پی گرفت بلکه سراسر آسیای مرکزی، از جمله مرو و خیوه در ترکمنستان کنونی و بخارا و سمرقند در ازبکستان کنونی را گرفت. این تجدید گستره سرزمین صفوی البته موقت بود. به هنگام ترور نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ دامنه‌های شمالی کوه‌های کپت داغ، کوران داغ، کوه هزار مسجد و دیگر سلسله‌ها در جنوب خاوری آنها، یک بار دیگر مجموعه سرحدات ایران را با آنچه از توران مانده بود تشکیل داد.

پیش از آنکه روسیه جای پای برای خود در کرانه‌های دریای خزر باز کند، مرزی وجود نداشت که استان پهناور خراسان ایران را از توران کهن در شمال خاوری آن جدا سازد. هنگامی که پتر بزرگ تصمیم به گسترش اقتدار روسیه به سوی خاور دریای خزر گرفت حرکت مرزهای روسیه و ایران به سوی جنوب آغاز شد. شکست ایران به دست روسیان در دو جنگ منجر به امضای قراردادهای فاجعه‌بار گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) شد. نه تنها ایران سرزمین‌های فراوانی را در قفقاز از دست داد بلکه به روسیه حق کاپیتولاسیون در ایران داده شد که بلافاصله به بریتانیا و دیگران نیز تعلق گرفت. فروپاشی سرزمینی همراه با قول

○ ساسانیان نه تنها

سازمان سرزمینی و مرزی

هخامنشیان را تجدید

کردند بلکه نام «ایران‌شهر»

(کشور ایران) را ابداع

نمودند و این شاید نخستین

بار در تاریخ باشد که به جای

نسبت دادن يك ملت یا

کشور به نام خانواده حاکم،

نام ویژه‌ای برای کشور

تعیین می‌شود.

ایرانی بوده است، این عدم درک صحیح از مفهوم منطقه‌ای سرزمین را به نمایش در آورد. وی استدلال کرد که مرز ترسیم شده به معنی دست کشیدن همیشگی ایران از ادعای خود نسبت به سرزمین‌هایی است که بر اساس امپراتوری کوتاه‌مدت و زود از میان رفته نادر شاه از آن خود می‌داند، صرف‌نظر از هر ارزشی که چنین ادعاهایی ممکن است داشته باشد.^{۲۹} وی این حقیقت را نادیده انگاشت که امپراتوری به اصطلاح کوتاه‌مدت و زود از میان رفته نادر شاه آغاز و انجام آیین حکومتی و سنت سرزمینی ایران نبوده بلکه تنها تجدید حیات فدراتیو صفوی بوده است برای سال‌هایی بیشتر. فراتر از این شایان توجه است که با عدم درک طبیعت روابط مرکز و پیرامون در سنت ایرانی سازمان دادن سرزمین، انگلیسیان توانستند سرزمین‌های وابسته پیرامونی آن ساختار فدراتیو را خیلی آسان‌تر از پیکر ایران جدا کنند.

به هر حال ایجاد کشور جدید افغانستان اوج بازی بزرگی بود که توسط بریتانیا و روسیه در سرزمین‌های خاوری امپراتوری از میان رونده پارس پی‌گیری می‌شد. این رویداد روسیان را تشویق کرد تا قلمرو خود را به سوی جنوب گسترش دهند آنچنان که آسیای مرکزی را دربرگیرد.^{۳۰} به گفته دیگر، در حالی که سرجان مکنیل جسدایی هرات از ایران را برای ایجاد افغانستان به عنوان یک کشور سپری برای هندوستان در برابر توسعه‌طلبی روسی-ایرانی مورد گمان خودش، به امپراتوری بریتانیا توصیه می‌کرد روسیه سخت سرگرم جدا کردن سرزمین‌های وابسته ایران در آسیای مرکزی بود. با وجود ایستادگی خانان (امیرنشین‌های) وابسته ایران در آسیای مرکزی که می‌خواستند وضع موجود در رابطه با سازمان فدرالیت کهن ایرانی را حفظ کنند، روسیه گسترش قلمرو خود به سوی جنوب را ادامه داد.^{۳۱}

پایان سخن

در حالی که به نظر می‌آید مفاهیم حکومت، سرزمین، و مرز شکل مشخصی در فدراسیون‌های پارسی پیش از اسلام داشته است، این مفاهیم در دوران تجدید حیات ایران پس از اسلام دچار

سیاسی که از کاپیتولاسیون حاصل شد ایران را به اسارت بازی بزرگ ژئوپولیتیک روسیه و بریتانیا در دو جناح شمالی و خاوریش در آورد.^{۳۲} سرکشی اوایل دهه ۱۸۳۰ حاکم وابسته ایران در هرات با بی‌سامانی در دیگر سرزمین‌های وابسته به ایران در آسیای مرکزی همزمان شد. دولت حاج میرزا آقاسی دو نیروی نظامی آماده کرد: یکی برای رزم در هرات و دیگری برای خسوابانیدن سرکشی‌ها در مرو، خیوه و بخارا که قرار بود پس از خواباننده شدن سرکشی‌ها در هرات، به سوی شمال خاوری حرکت کند. حرکت نیروی رزمی نخستین به سوی هرات سبب برآشفتن سرجان مکنیل (Sir John McNeil) وزیر مختار بریتانیا در تهران شد و او روابط ایران و هند بریتانیا را متوقف کرد و تهران را به نشانه اعتراض ترک گفت. این رویداد سرآغاز اجرای ابتکار انگلیسی ایجاد افغانستان به عنوان کشوری سپری میان هند و روسیه بود. اقدامات نظامی بریتانیا بر ضد ایران در خلیج فارس در سال ۱۸۳۷ سبب توقف اقدامات نظامی ایران در هرات و مرو شد.^{۳۳} و روسیه را از افول سیاسی کامل ایران مطمئن ساخت. در نوبتی دیگر، بریتانیا قرارداد ۱۸۵۷ پاریس را به ایران تحمیل کرد که بر اساس آن ایران مجبور شد جدایی هرات را بپذیرد. با این حال، سلطان احمدشاه که از پیش توسط ایران به حکومت هرات منصوب شده بود، دادن مالیات هرات به تهران به عنوان شاهزاده‌نشین وابسته ایران را ادامه داد. این وضع تا شش سال پس از امضای قرارداد پاریس دوام پیدا کرد. جالب توجه است که این رویداد نشان داد ایرانیان تنها گروهی نبوده‌اند که در برخورد با مفاهیم مدرن مربوط به «سرزمین» گیج شده بودند. بریتانیا نیز در برابر برخورد خاورزمینیان با این مفاهیم دچار شگفتی بود. آنان نتوانستند درک کنند چه نیروی گرانبه به مرکزی سبب می‌شود که یک امیرنشین جدا شده از فدراسیون کهن و از پافتاده ایرانی، داوطلبانه به همان سنت کهن سازمان سرزمینی بازگردد. مرز ساز مشهور انگلیسی سرهنگ هنگر فورد هلدیج (Colonel Han-gerford Holdich) با تصمیم‌گیری در داوری مرزی بر اساس این استدلال که «امپراتوری» نادر شاه تنها زمینه برای مفهوم سرزمین در سنت

○ وهرام چهارم یا بهرام گور پس از پیروزی بر تورانیان دستور داد ستون‌هایی مرزی میان ایران و توران ساخته شود تا کسی از ایرانیان و ترکان و دیگران جز با نشان دادن اجازه‌نامه‌ای از شاه نتواند از آن بگذرد. این مورد می‌تواند تعیین مرز است به مفهوم مدرن واژه و آن اجازه‌نامه در حکم گذرنامه یا پاسپورت در مفاهیم نو.

ابهام‌های فراوانی بود. این باید زادهٔ مبهم بودن این مفاهیم در سنت عربی باشد که از راه اسلام به ایران رسید، البته در کنار این حقیقت که صفویان هر چند این مفاهیم کهن را زنده کردند، تلاشی برای نو و مستحکم ساختن آنها در دنیای نو به عمل نیاوردند.

اگر چه شاهان هخامنشی به حملات نظامی به دولت-شهرهای یونانی در باختر و سرزمین‌های تورانی در خاور امپراتوری خود دست زدند، سازمان حکومتی که پی‌ریختند بیشتر پایه‌ای فرهنگی داشت تا این که بر اساس گرایش‌های صرف سرزمینی از نوع کنونی استوار بوده باشد. این وضع البته بر اساس برداشت آنان در زمینهٔ ایجاد حکومتی جهان‌گرا استوار بود و این همان چیزی بود که اسکندر بزرگ را تشویق کرد تا گشایش سرزمین‌های ایرانی را آغاز نماید. ایرانیان با درگیر شدن در مسئلهٔ «حکومت» در چارچوب مشترک المنافع از ملت‌های نیمه مستقل یا فدراسیونی از کشورهای خودمختار، شاید زمینه‌هایی فراهم آورده بودند که اندیشهٔ «دموکراسی جهانی» روی آن رشد کرد. بی‌گمان این ساختار سیاسی کشوری زمینه‌ها را برای برداشتهای بعدی یونانی-رومی از مفهوم دموکراسی هموار ساخته بود. به هر حال، هنگامی که کوروش در بابل بود، اعلامیه‌ای صادر کرد که متن آن هم اکنون در موزهٔ بریتانیا نگاهداری می‌شود. در این اعلامیه وی برابری و دادگری را برای همه در قلمرو خود فرمان داد. این مفاهیم بدنهٔ سیاسی حکومت ایرانی را شکل داد چنان که داریوش بزرگ نیز در سنگ‌نبشته‌هایی که بر جای گذارد از دادگری سخن رانده است.

اگر چه به گمان می‌آید که هخامنشیان و پارتیان باستان دید کاملاً روشنی از سازمان سیاسی سرزمینی داشته‌اند شکل دادن به پیرامون‌های سرزمین می‌بایست تا هنگامی که حکومت ساسانی در قرون اولیهٔ مسیحی به رشد رسید به تأخیر می‌افتاد. در دوران ایرانیان اندیشهٔ «سرحد» «حکومت‌های سرحیدار» و «منطقهٔ سپیری» را گسترش دادند. آنان حتی ستون‌هایی به نشانهٔ خط مرزی ساختند و مرز رودخانه‌ای را در بخشی از پیرامون‌های خاوری به وجود آوردند و اندیشهٔ دادگری را در سراسر قلمرو خود به اوج رساندند.

خلافت عربی بغداد (خلافت عباسی) از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی) سازمان سرزمینی ساسانی را به گونه‌ای تقریباً کامل تجدید کرد. آنان نیز حکومت‌های مرزداری به وجود آوردند که یکی از آنها حکومت خزیمه در قانات بود که تا دههٔ ۱۹۳۰ دوام داشت. ۳۲ با این حال، آشکار است که چیره‌شدن اندیشهٔ جهان‌شمولی اسلام جایی برای شکل دادن به مفهوم مرز باقی نمی‌گذارد. آنچه را صفویان از دیدگاه سازمان دادن سرزمین از نوزنده کردند، در حقیقت تفسیر خلافت عباسی بود از این سازمان در عصر ساسانی، نه شکل اصیل آن، و این مسأله باید علت اصلی ابهام‌آمیز بودن این مفهوم در ایران پس از اسلام قلمداد شود.

ابهام‌آمیز بودن سازمان سرزمینی در جنوب کشور پس از صفویان به اوج خود رسید. روابط بحرین، عمان، و دیگر موجودیت‌های قبیله‌ای در آن دیار با مرکز کاملاً مبهم بود. سلطان مسقط در پی خواسته‌هایش در سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس، در سال ۱۸۱۱ قرارداد با فتح‌علی شاه قاجار امضا کرد که بر اساس آن نه تنها رضایت ایران را نسبت به آن خواسته‌ها جلب کرد، بلکه موفق شد بندرعباس و مکران در کرانه‌های شمالی خلیج فارس را نیز به اجارهٔ خود در آورد. برای موفق شدن در این راه وی ناچار شد که در سال ۱۸۵۶ به تبعیت دولت ایران در آید، و بدین‌سان برای نخستین و آخرین بار در تاریخ، رئیس کشوری به تبعیت کشور و رئیس کشور دیگری در آمد. آنچه سلطان مسقط کرد در حقیقت زنده کردن روابط سنتی عمان با ایران بود که بر اساس آن عمان شمالی (شبه جزیرهٔ مسندم) منطقهٔ حاکمیت مشترک ایرانی-عمانی شناخته می‌شد. دیگر بخش‌های پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بر اساس رضایت شناخته شدهٔ عمومی در حاکمیت مستقیم ایران بود. به گفتهٔ دیگر، موقعیت سنتی ایران در آن سرزمین‌ها، اگر چه ابهام‌آمیز، ولی تا آمدن بریتانیا به خلیج فارس در سال ۱۸۲۰ مورد شناسایی دوفاکتوی عموم بود. بالا گرفتار رقابت روسیه و بریتانیا در بازی‌های بزرگ قرن نوزدهم و موقعیت جغرافیایی ایران در جنوب یکی و در باختر آن دیگری، اثر گسترده‌ای بر جغرافیای سیاسی ایران گذاشت. سازمان سرزمینی کاملاً

○ تشیع با شکل

اسلامی دادن به اعتراض نسبت به خلافت عربی، با دیگر انگیزه‌های هویت ایرانی در آمیخت و زمینه را برای تجدید حیات حکومت سرزمینی در ایران هموار ساخت.

Templeton, 1979, p. 14.

7. L. Lockhart, "Persia as Seen in the West", in A. J. Arbery's, *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon Press, 1953, p. 326.

۸. يك صفحه برنز با هر فلز دیگری در فارسی «جام» خوانده می‌شود. همچنین يك لیوان فلزی یا بلورین جام خوانده می‌شود. از سوی دیگر، شاهنامه فردوسی از جمشیدشاه افسانه‌ای، مؤسس ایران، سخن می‌گوید که جامی داشته است جهان نما. از این افسانه است که اندیشه «جام طالع‌بینی» در همه فرهنگ‌ها سرچشمه می‌گیرد. با این حال، مؤلف بر این باور است که جمشیدشاه افسانه‌ای کسی جز دلربوش شاه هخامنشی نبوده که جامی داشته است نشان‌دهنده نقشه جغرافیایی جهان متمدن. دلایل دیگری برای اثبات این نظر وجود دارد که بحث درباره آنها از محدوده این نوشته خارج است.

۹. برای آشنایی بیشتر با این تحولات در عصر هخامنشی ر.ک. به:

A. J. Arbery, *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon Press, 1953.

۱۰. احمد توکلی، «امپراتوری، شاهنشاهی»، در ماهنامه آینده، سال نوزدهم، شماره ۹۷، ۱۳۷۲، صص ۸۲۸-۸۳۰.
۱۱. «توران» نامی است که فردوسی (در گذشت ۱۰۲۰ میلادی) در شاهنامه، این مهمترین اثر حماسی در زبان فارسی، در مورد مردم ترک تبار در جناح خاوری خراسان بزرگ از آن استفاده می‌کند. آنچه امروز آسیای مرکزی خوانده می‌شود، در بخش زمانی بزرگی از بیست قرن گذشته خراسان بزرگ خوانده می‌شد.

۱۲. ابوالحسن علی ابن حسین مسعودی (تاریخ‌دان / جغرافیایوس عرب قرن چهارم هجری) مروج الذهب، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، صص ۴۶۴-۵.

۱۳. فردوسی، پیشین، جلد چهارم ص ۴۱۵.

۱۴. مسعودی، پیشین، ص ۲۴۰.

۱۵. همان، ص ۴۶۷.

16. David Mitrani, "Evolution of the Middle Zone", *Annals of American Political and Social Science*, September 1950.

۱۷. برای آشنایی بیشتر با نقش ایران در تطور مفهوم غربی دموکراسی، ر.ک. پیروز مجتهدزاده، «ایران و ایرانی بودن»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم، شماره‌های ۱۴۷، ۱۴۸ (۱۴۹-۱۵۰) (آذر-دی و بهمن-اسفند ۱۳۷۸).

۱۸. فردوسی، پیشین، جلد سوم، ص ۳۹۴.

مشخص دوران‌های باستانی به سطح نظام مبهم و شکننده «ممالک محروسه» فروافتاد. این وضع به‌زودی وخیم‌تر شد و سازمان یادشده در دوران قاجاری هنگامی که فروپاشی سرزمینی ایران آغاز گردید به درجه ملوک‌الطوایفی سقوط کرد. در غیاب يك سازمان سرزمینی نیرومند، هرج و مرج سرزمینی در این دوران به گونه‌هایی چند و گاه حتی به گونه‌هدیه دادن سرزمین‌ها به کشورهای همسایه خودتمایی کرد. برای نمونه در ۱۸۹۰ ناصرالدین شاه قاجار دشت هشتادان را به خاطر احساس دوستیش نسبت به دولت بریتانیا، به افغانان بخشید.^{۳۳}

به هر حال، تا میانه قرن نوزدهم که امپراتوری بریتانیا سرگرم ایجاد افغانستان در سرزمین‌های خاوری امپراتوری پارس بود نیروهای امپراتوری روسیه سرگرم گشودن سرزمین‌های قزاقان ترک تبار در ماورای مرزهای شمال خاوری ایران بودند. آنان حرکت به سوی جنوب را ادامه دادند و همه خانقات وابسته به ایران در آن منطقه را اشغال کردند. این سرزمین‌ها در دوران اتحاد شوروی در اوایل قرن بیستم به پنج جمهوری کنونی آسیای مرکزی تبدیل شدند. سرانجام رضا شاه سازمان سرزمینی کهنه و از کار افتاده پارس باستان را در اوایل قرن بیستم به پایان برد.

یادداشت‌ها

1. L.D. Kristof, "The Nature of Frontiers and Boundaries", in *Annals Association of American Geographers*, No. 49, 1959, pp. 269-82.

2. Peter J. Taylor, *Political Geography*, 2nd edition, London, Longman Scientific & Technical, 1989, pp. 144-46.

۳. این دیوار در دوران تمدن پارسی (از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) برای جدا ساختن آن تمدن از تورانیان ساخته شد.

۴. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، بهار ۱۳۶۴، جلد سوم، ص ۲۳۰.

5. Pio Filippini - Ronconi, "The Tradition of Sacred Kingship in Iran", in George Lenczowski ed. *Iran Under the Pahlavis*, Hoover Institution Press, USA, Stanford University, 1978, p. 67.

6. Peter Louis, *The Persian Prince*, London,

○ ایرانی بودن و ترک بودن، در تاریخ باهم ضدیت نداشته است. تا آنجا که به جنبه‌های زندگی سیاسی مربوط می‌شود تردیدی نیست که امپراتوری سلجوقی نماینده اوج نفوذ فرهنگ و تمدن ایران در سرزمینهای تورانی بوده است.

○ پس از دوباره سازی
ایران سیاسی - سرزمینی در
سر آغاز قرن شانزدهم
میلادی، صفویان سازمان
حکومتی فدراتیو باستانی
ایران را در قالب ایالات
خودمختار و استانهای نیمه
خودمختار تجدید کردند
ولی نتوانستند با نوسازی
مورد نیاز، روابط سیاسی
مرکز و پیرامون را در آن
نظام تقویت کنند.

۲۹. برگرفته از یادداشت محرمانه مربوط به مرز میان ایران و شمال باختری بلوچستان (خاوری):

Hunt, op. cit., p. 92.

۳۰. برای آشنایی بیشتر با تأسیس افغانستان در نتیجه فروپاشی سرزمینی ایران ر. ک. به

Mojtahed-Zadeh, *The Amirs of Borderlands and Eastern Iranian Borders*, op. cit.

۳۱. در سال ۱۸۶۶ روسیان خانات خجند و بخارا را گرفتند

و در سال ۱۸۶۸ آنها را به دو حکومت محلی وابسته به

امپراتوری روسیه تبدیل کردند. خانات خیوه وابسته به ایران

در سال ۱۸۷۳ به دست روسیان افتاد و آنان در سال ۱۸۷۶

رسماً قوکان را تصرف کردند. ترکمنستان و ازبکستان در

سال ۱۹۲۴ به دو جمهوری شوروی تبدیل شدند.

تاجیکستان به اضافه خجند و دره فرغانه در سال ۱۹۲۹ به

یک جمهوری شوروی تبدیل شد. قزاقستان و قرقیزستان در

سال ۱۹۳۶ به جمهوری های شوروی تبدیل شدند. پس از

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ همه این جمهوری های

شوروی پیشین به کشورهای مستقل و جدیدی تبدیل شدند

و به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند.

۳۲. برای آشنایی بیشتر با حکومت خزیمه ر. ک. به:

Mojtahed-Zadeh, *The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders*, op. cit.

33. Text of General MacLean's notes on his interview with Naser ad-Din Shah of Iran, FO 60/538, pp. 1-2 of 158.

زیرال مک لین از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰ داور انگلیسی در اختلاف

مرزی ایران و افغانستان بود.

19. Donald Howley, *The Trucial States*, London, George Allen & Unwin 1970, p. 38.

20. John Wilkinson, "The Julanda of Oman", *Journal of Oman*, Vol. I, (London) 1975, p.98.

۲۱. برای آشنایی بیشتر با شیوه سنتی سازمان دهی فضا

در مناطق جنوبی خلیج فارس، ر. ک. به:

Pirouz Mojtahed-Zadeh, *Security and Territoriality in the Persian Gulf*, London, Curzon Press, 1999, Chapter 3.

22. Pio Filippani-Ronconi, op. cit., p. 67.

23. Ibid., p. 77.

۲۴. برای آشنایی بیشتر با این موارد ر. ک. مجتهدزاده،

«ایران و ایرانی بودن»، پیشین -

25. P. Filippani-Ronconi, op. cit., p. 67.

۲۶. برای آشنایی بیشتر با رقابت های سرزمینی ایران و

بریتانیا در افغانستان کنونی و جنوب خلیج فارس، ر. ک. به

دو اثر زیرین از مؤلف:

The Amirs of the Borderland and Eastern Iranian Borders, London Urosecvic Foundation, 1996, and: *The Islands of Tunb and Abu Musa*, CNMES/SOAS Occasional Paper, London University, 1995.

۲۷. برای آشنایی بیشتر ر. ک. به:

Mojtahed-Zadeh, *The Amirs of Borderlands and Eastern Iranian Borders*, op. cit., Chapter IV, "The Partitioning of Khorasan", pp.263-310.

28. G.H. Hunt, *The Persian Campaign*, London, Otram & Havelock's, 1858, p. 92.